

به مناسبت تجدیدچاپ «وقت رفتن» از یوزف وینکلر با ترجمه علی اصغر حداد

علیه فاشیسم و شکوه خیالی گذشته



مقدمه‌اش درباره رمان‌های وینکلر نوشته: «رمان‌های وینکلر شخصیت‌محور نیستند. در آثار او به ندرت به شخصیتی برمی‌خوریم که روایت سرگذشتش رویدادهای اثر را به هم پیوند بدهد. مثلا رمان گورستان پرتقال‌های تلخ، کتابی با حجمی بالغ بر ۴۲۰ صفحه، از بیش از صد متن یک با دوصفحه‌ای و تعدادی متن چندصفحه‌ای تشکیل شده است و از این‌رو عنوان رمان به مفهومی که ما می‌شناسیم خیلی بازگوکننده شکل و محتوای آن نیست. در میان آثاری که وینکلر در آنها به دهکده زادگاهش می‌پردازد، وقت رفتن بیش از هر اثر دیگری خط داستانی دارد. حضور ماکسیمیلیان وقایع‌یرانکده این کتاب را به هم وصل می‌کند و به کتاب انسجام داستانی می‌بخشد. برق‌کشی دهکده، ورود اولین تلویزیون به خانه‌ها، رفتن آمریکایی‌ها به ماه کار و تلاش شبانه‌روزی دهقانان، گوری که به هوا بلند می‌شود و بالای گورستان چرخ می‌زند، شیطان مجسمی که گویی همه‌جا حی و حاضر است، صحنه‌هایی هستند راث و سوررئال که مثل عناصر یک واقعیت بدون هیچ واسطه‌ای کنار هم قرار می‌گیرند و فضایی غریب می‌آفرینند. تکرار چندباره جملاتی یکسان درباره دهکده‌ای که به شکل صلیب بنا شده، کشیشی که تندیس مسیح بی‌دستی را از آب می‌گیرد، دو مردی که یکی استخوان حیوانات ذبح‌شده و دیگری داستان زندگی و استخوان مردگان دهکده را گرد می‌آورد، این همه ذهن خواننده را در آغاز کمی آشفته می‌کند، اما در ادامه خیلی زود ذهن به این تکرارها عادت می‌کند و در هر یکی، دو صفحه انتظار دارد همان جملات مثل بیت تکراری ترجیع‌بند از نو آورده شود». «وقت رفتن» روایتی است از دهقان‌زاده‌ای که دوران کودکی‌اش را در مزرعه پدری گذرانده و او آنجا را جهان بی‌زمان می‌نامد. در این جهان، توجه و مهر پدر تنها معطوف به حیوانات مزرعه است و خشونت سهم بچه‌ها.

وینکلر «وقت رفتن» را در سال ۱۹۹۸ و پس از آنکه چندین کتابش منتشر شده بود، به چاپ رساند. او پیش از نوشتن این رمان، مدتی را در ایتالیا و هند گذرانده بود و آثاری درباره این کشورها نوشته بود و در بازگشت به زادگاهش، «وقت رفتن» را نوشت و نشان داد که دغدغه مرگ و زندگی و کلیسای کاتولیک در روستایی کاتولیک‌نشین همچنان همراه او است. وینکلر در اغلب آثارش به گذشته و کودکی‌اش در دهکده زادگاهش توجه می‌کند و مرگ تا حدودی دغدغه شخصی

او است. او به آیین‌های مرگ و خاکسپاری و نوع عزاداری‌ها علاقه‌مند است و شاید مرگ برایش حالتی اسطوره‌ای دارد. در بخشی از رمان «وقت رفتن»، تصویری غریب از مرده‌ای در تابوت به دست داده شده: «در یک روز گرم تابستان، وقتی دو اسب آغشته به آب استخوان که قرار بود تابوت را از خانه به قبرستان حمل کنند، حاضر به یراق جلوی اسطبل سر در جعبه پر از جو فرو کرده بودند، صورت رو به فساد گذاشته جسد که در تابوتی روباز نگهداری شده بود، چنان باد کرد که موهای ریشش مثل خارهای جوجته‌یغی سیخ شد. مایعی که از جسد به‌شدت متعفن خارج می‌شد، از لای درزهای تابوت سیاه به بیرون نشت می‌کرد و پس از ریختن به روی خrk مزین به کاغذ مشکی چین‌داری که تابوت روی آن قرار داشت، به کف اتاق می‌چکید».

وینکلر در نوشتن «وقت رفتن» از زبانی شبیه به اوراد کلیسای کاتولیک استفاده کرده و با لحنی یکنواخت و مضامینی تکرارشونده، به نوعی با کلیسای کاتولیک تسویه‌حساب کرده است.

وینکلر در دوران کودکی‌اش به‌عنوان دستیار محراب در کلیسا کار می‌کرده و شناخت او از آیین‌های کلیسای کاتولیک از همین‌جا ناشی می‌شود. او این‌رو می‌توان گفت «وقت رفتن» تا حدودی روایتی از سرگذشت شخصی خود او نیز به‌شمار می‌رود. درواقع وینکلر به‌خوبی آیین‌های کلیسای کاتولیک را می‌شناسد و بر اساس همین شناخت دقیقش به انتقاد از آن می‌پردازد.

وینکلر در «وقت رفتن» بوج‌بودن آیین‌های سنتی را نشان می‌دهد که با گذشت زمان از معنا تهی شده‌اند. از منطری دیگر، نوشتن درباره انسان‌های تک‌افتاده و منزوی و ترسیم فضاهای تیره و تاکید بر مرگ، یادآور آثار آرتور شنیטسلر هم هست. آرتور شنیتسلر نویسنده اتریشی آغاز قرن بیستم و از نویسندگان آغازگر ادبیات مدرن است. علی‌اصغر حداد تاکنون چندین اثر از او نیز به فارسی ترجمه کرده که مجموعه داستان «دیگری»، داستان‌های «بازی در سپیده‌دم» و «رؤیا»، داستان بلند «مردن»، دو داستان کوتاه «ستوان گوستل» و «مرده‌ها سکوت می‌کنند» و کتاب «خانم بنانه و پسرش» از آن جمله‌اند. اغلب شخصیت‌های داستان‌های شنیتسلر با مناسبات اجتماعی اطرافشان درگیرند و این ویژگی مشترک آثار او است.

پانیز زرتابی، گی دو موپسان در کنار گوستاو فلوبر و امیل زولا و بالزاک از نویسندگان مطرح ادبیات فرانسه است که او را استاد فرُم داستان کوتاه و نیز نماینده مکتب طبیعت‌گرا می‌دانند. موپسان قریحه خود را در فرُم‌های ادبی مختلف، داستان کوتاه و رمان و سفرنامه و شعر آزمود اما بیشتر شهرت خود را وامدار داستان‌های کوتاهش است. تا حدی که برخی از منتقدان ادبی، موپسان را در کنار چخوف بزرگ‌ترین استاد داستان کوتاه در ادبیات جهان خوانده‌اند.

طبیعت‌گرایی موپسان اما منحصربه‌فرد است و به بدبینی انسان‌شناختی شوپنهاور نزدیک است که به شر و خشونت درون طبیعت انسان اشاره دارد. «روکِ کوچولو» یکی از مجموعه داستان‌های کوتاه موپسان است که اخیرا به هشت داستان و ترجمه آنت آیکه در انتشارات نگاه منتشر شده است. «لونیوز روکِ کوچولو»، «کشتی شکسته»، «دوشیزه پرل»، «روزالی پرودان»، «دوباره کره‌ها»، «زن نجات‌افته»، «ژولی رومسن» و «آمالیل پیر» عناوین داستان‌های کوتاه این کتاب است. موپسان معتقد است نویسندگان عینی به‌جای اینکه حالت روحی شخصیتی را به‌تفصیل شرح دهند، کنش یا حرکتی را می‌جویند که آن وضعیت روحی در شرایطی مشخص بی‌بروبرگرد به فرد تحمیل می‌کند. این نویسندگان باعث می‌شوند شخص از ابتدا تا انتهای کتاب به‌گونه‌ای رفتار کند که تمام اعمال و حرکاتش انعکاس سرشت درونی، همه افکار، کل خواسته‌ها یا تردیدهایش باشد. بنابراین به‌جای اینکه روان‌شناسی را عیان کنند پنهانش می‌سازند و آن را چارچوب اثر می‌کنند. موپسان همچنین اعتقاد دارد که نویسنده واقع‌گرا یا طبیعت‌گرا باید همان‌گونه که خود او تحت تأثیر نمایش زندگی قرار گرفته است، واقعیت را موبه‌مو بازسازی کند. مجموعه داستان‌های کوتاه «روک کوچولو»، داستان‌هایی مملو از کشمکش کورسوهای امید و امواج ناامیدی است و خواننده میان امید و ناامیدی در نوسان است. چنان‌که در کتاب «موپسان پیش از فرورد» نیز آمده است برخی نویسندگان دانش شهودی برای درک پدیده‌های پیچیده روانی دیگران دارند و موپسان ازجمله این نویسندگان است که تضادهای عمیق و نهفته در عمق روان انسان‌ها را از طریق ساخت شخصیت‌های واقعی و ملموس به تصویر می‌کشد. زنان از شخصیت‌های پرترکار موپسان در داستان‌هایش است و در داستان «لونیوز روک کوچولو» نیز روایتی از مواجهه خشونت و جنسیت به دست می‌دهد. «داستان یک پسرچیزه روانی هولناک آغاز می‌شود و موپسان با روایت پیرامون شاهی که جسد را پیدا می‌کند و نقشه‌برداری از طبیعت روستای داستان ذهن خواننده را آماده می‌کند: «عابر پیاده‌ای به نام مدریک رومبل، که مردم در حالت خودمانی مدری صدایش می‌کردند، سر ساعت همیشگی از پستخانه رونی‌لوتور بیرون آمد. با قدم‌های بلندی چون کهنه‌سربازان از میان شهر کوچکشان گذشت؛ ابتدا از وسط علفزارهای ویوم عبور کرد، سپس به حاشیهٔ رود برندی رسید که با پی‌گرفتن جریان آن می‌توانست به روستای کاروولن برسد، یعنی جایی که انشعاب آن آغاز می‌شد. سریع راه می‌رفت، در امتداد رودخانهٔ باریکی که کف می‌کرد و می‌خروشید و می‌جوشید و در بستر پر از علفش، در زیر طاقی از درختان پنهان، به‌سرعت جریان داشت. در اطراف سنگ‌های بزرگی که مسیر آب را سد می‌کردند، آب برآمده می‌شد، شبیه به کراواتی که گره کف‌الودی داشته باشد. جابه‌جا آبشارهای کوچک غالباً ناپیدایی روان بود که زیر برگ‌ها و گیاه‌های رونده و سقفی از سبزه‌ها، صدای بلند غضب‌آلود و دلنشینی داشت؛ سپس در دورتر، ساحل‌ها فراخ‌تر می‌شد و به رودخانهٔ کوچک آرامی می‌رسیدیم که آنجا ماهی‌های قزل‌آلا میان سبزه‌هایی شنا می‌کردند که ته جویبارهای آرام موج می‌زند. مدریک همچنان می‌رفت، بی‌آنکه چیزی ببیند، تنها یک اندیشه در سر داشت: «اولین نامه‌م برای خونهٔ بوآورونه؛ چون نامه‌ای هم برای آقای رونارده دارم، پس باید از مسیر جنگل برم.»

نگاهی به مجموعه داستان «لونیوز روکِ کوچولو»

جنایت ومکافات موپسان

روی رویوش آبی‌اش کمربند چرم سیاهی را محکم بسته بود و با قدم‌های سریع و منظم از کنار ردیف سبز درختان بید می‌گذشت؛ عصبانیش هم که خوب‌دستی محکمی از جنس راج بود، همگام با او قدم برمی‌داشت. او از برندی عبور کرد، از روی پلی که درواقع فقط یک درخت بود و آن را از طرفی به طرف دیگر انداخته بودند و تنها حفاظش طنابی بود که به دو تیرک در ساحل‌های رود نصب کرده بودند. جنگل متعلق به آقای رونارده بود، شهردار کاروولن، بزرگ‌ترین ملاک منطقه؛ این جنگل نوعی بیشه با درختان کهنسال و عظیم بود که چون ستون‌هایی راست ایستاده بود و در طول نیم‌فرسخ در کرانهٔ چپ نهری گسترده شده بود که حکم مرز این طاقی پرشاخ‌وبرگ بزرگ را داشت. در امتداد آب، بوته‌های بزرگی روییده بود که نور آفتاب بر آنها می‌تابید؛ اما زیر درختان جنگل چیزی جز خره یافت نمی‌شد، خره‌ای ضخیم و نرم و سُل که در هوا را کند بودی خفیف کپک و شاخه‌های مرده را متصاعد می‌کرد. مدریک قدم‌هایش را کند کرد… همین‌که دوباره کلاهش را به سر گذاشت و با قدم‌های سریع به راه افتاد، پای درختی چشمش به جاقویی افتاد، یک جاقوی کوچک بچگانه، وقتی آن را از زمین برداشت، یک انگشتانهٔ خیاطی هم پیدا کرد، سپس دو قدم آن‌سوتر، یک سوزن‌دان دید. اشیا را برداشت و با خود فکر کرد: «اونها رو به آقای شهردار می‌سپرم» و باز به راه افتاد؛ اما حالا حواسش را جمع کرده و مدام منتظر بود که چیزهای دیگری پیدا کند. ناگهان سر جایش میخکوب شد، گویی به مانعی چوبی برخورد کرده باشد؛ زیرا در فاصلهٔ ده‌قدمی‌اش کودکی کاملاً برهنه به پشت بر خره‌ها خفته و دراز افتاده بود. دخترکی حدوداً دوازده‌ساله بود… مدریک شروع کرد باورچین‌باورچین جلورفتن، گویی از خطری می‌ترسید؛ چشمانش را گرد کرده بود… دخترک مرده بود، و او در صحنهٔ جنایت حضور داشت. با این فکر، لرزی در پهلوهایش احساس کرد، هرچند که خودش کهنه‌سرباز بود. ضمناً چنین اتفاقی، یک قتل، قتل یک کودک، در منطقهٔ آنها به‌قدری نادر بود که نمی‌توانست چیزی را که می‌بیند باور کند». موپسان با تصویر صحنه جنایت رفته‌رفته به شخصیت رونارده می‌رسد، مردی متمول و قدرتمند که بعد از تجاوز به دختری نوجوان دچار تحولات روانی می‌شود. موپسان با واکاوی نیروی مقاومت‌ناپذیر نفسانیات در رونارده، تناقضات روانی او را نشان می‌دهد که بین کنارآمدن با واقعیت خود و جانیته که مرتکب شده و فروپاشی روانی و مرگ خودخواسته در نوسان است. موپسان در این داستان به نسبت قانئون و قدرت نیز می‌پردازد و از همان ابتدای داستان به این مقوله توجه می‌کند، وقتی مدریک فکر می‌کند برای شناسایی جسد پارچه روی صورت مقتول را بریدارد اما بلافاصله به قانون فکر می‌کند که رکن تعیین‌کننده است و هیچ چیز از دستش در نمی‌رود، پس نباید وضعیت جسد را به هم بزند تا بررسی‌های قانونی درست انجام بگیرد یا این دیدگاه، او به سمت خانه شهردار می‌شتابد تا خبر این جنایت را به مردان قانون و نظم بساند. اما به دلیل فقدان شواهد ابتدا جنایت را به گردن بیگانه‌ای می‌اندازند که چندی پیش روستا را ترک کرده است و بعد که ادله دیگری پیدا می‌شود و مظنونان جدید که هر سه از افراد برجسته و مشهورند، به‌سرعت تیرافه می‌شوند. قانون و عدالت اینجا شکست می‌خورد، اما شکست و جنون گریبان قاتل را می‌گیرد و او را رفته‌رفته به نابودی می‌کشاند.



لونیوز روکِ کوچولو
گی دو موپسان
آنت آیکه
انتشارات نگاه



وقت رفتن
یوزف وینکلر
ترجمه علی‌اصغر حداد
نشر ماهی

مروری بررمان «اپرای خاموشی صدا در تالار رودکی» نوشته جمشید ملک‌پور

هنر به روایت تاریخ

محمد معین شرفانی: رمان «اپرای خاموشی صدا در تالار رودکی» درباره تقابل هنر و سیاست است. قصه این رمان به دوران پیش از انقلاب برمی‌گردد و کلیت قصه پیرامون تالار رودکی می‌چرخد. قصه با صحنه‌ای شروع می‌شود که بعد از انقلاب با خواندن سرود رسمی کشور، تالار رودکی بازگشایی می‌شود و برای فراهم‌کردن تجهیزات صدا، دو نفر از کارمندان تالار به انباری می‌روند و با در قفل‌شده آن روبه‌رو می‌شوند. کلید در انباری گم شده است و گویا تنها کلید موجود دست بهادر سوادکوهی است. بهادر مدت‌هاست پیدایش نیست؛ بنابراین آنها سعی می‌کنند با شکستن در انباری به داخل آن برسند. در انباری به‌سختی باز می‌شود و متوجه بوی بدی می‌شوند که رمان به فصل دیگری می‌رود و قصه تازه شروع می‌شود. دو شخصیت اصلی این رمان، آذردخت آشتیانی و ارسلان صولتی نام دارند. آذردخت به دنبال تحصیل در رشته موسیقی و کسب تجربه در زمینه اپرا به فرانسه سفر می‌کند و در آنجا با یکی از دیپلمات‌های سرشناس ایران در فرانسه آشنا می‌شود. ارسلان صولتی سفیر ایران در فرانسه که چند سال از آذردخت بزرگ‌تر است به او دل می‌بندد و آذردخت علی‌رغم وعده ازدواج با پسرعمویش و مخالفت خانواده با ارسلان صولتی ازدواج می‌کند. آذردخت آشتیانی در فرانسه یکه‌تاز عرصه اپرا و نمایش می‌شود. زندگی با ارسلان صولتی به گامش است و با رسیدن خبری از تهران مبنی بر افتتاح یک تالار مجهز و پیشرفته، تصمیم می‌گیرد به ایران برگردد و با راینزی‌های همسرش، خودش کار را دست بگیرد تا مهم‌ترین آرزوی زندگی‌اش یعنی اجرا در تهران را برآورده کند. در تهران آذردخت که امور تالار رودکی را بر عهده گرفته با اطلاع‌رسانی برای استخدام کارمندان، پسری از سوادکوه به نام بهادر سوادکوهی در تالار رودکی مشغول به کار می‌شود. با گذشت زمان بهادر دل به آذردخت می‌بندد اما این عشق، عشقی محال است چراکه آذردخت او را به چشم یک همکار شریف و دوستی صمیمی می‌بندد؛ اما بهادر غیر از آذردخت به هیچ‌کسی توجه نمی‌کند و به نوعی می‌شود گفت تمام



اپرای خاموشی صدا در تالار رودکی
جمشید ملک‌پور
انتشارات افراز

فعالیت‌های شبانه‌روزی بهادر برای پیشرفت ساخت تالار رودکی و رسیدگی به امورات همه به خاطر این است که در نظر آذردخت یک‌ه و عالی باشد. حوالی سال‌های ۵۷، روابط مابین بهادر، آذردخت و ارسلان صولتی دچار تغییراتی می‌شود که این تغییرات یک‌سوم پایان رمان را می‌سازد و پایان بندی ارتباط مستقیمی با همین فصل‌های پایانی دارد.

درباره ساختار این رمان می‌توان ابتدا به راوی آن اشاره کرد. راوی سوم‌شخص که با پیشرفت قصه رمان، محدود به آذردخت و بهادر می‌شود، گاه در فصل‌هایی سوم‌شخص محدود به یکی از شخصیت‌ها به‌صورت عینی تبدیل می‌شود. گاه راوی ذهنی یا سوژکتیو می‌شود. این نوع راوی که نویسنده محدودیت خاصی برای بیان ارائه بسط و گسترش قصه و شخصیت‌پردازی ندارد در‌خوبی با قصه اصلی رمان همراه می‌شود و می‌توان گفت همه ارکان قصه در راستای تحقق هر چه بهتر تعلیق و فصل‌بندی‌های هوشمندانه این رمان می‌شود.

فرم رمان متشکل از فصل‌های کوتاه و بلندی است که مابین زمان‌های مختلف حرکت می‌کند؛ اما این پراکندگی رفته‌رفته منظم می‌شود و می‌توان درک کرد نویسنده با ارائه این فصل‌های جدای از هم به‌صورت زمانی چه هدفی را برای نقطه اوج مشخص می‌کند. هوشمندی نویسنده در تقابل پلات با فرم قصه مشخص می‌شود. درواقع می‌توان گفت این فصل‌های مستقل که گاه میان شخصیت‌ها بازی می‌شود، چطور توانسته است ریتم قصه را حفظ کند.

کلیت قصه این رمان تقابل هنر و سیاست است. همچنین ارجاعات تاریخی در این رمان به گونه‌ای است که مانعی برای قصه به وجود نمی‌آورد و سوارکردن شخصیت‌ها بر شالوده اصلی این رمان در گرو همین ارجاعات تاریخی است. استفاده از حافظه جمعی در زمان‌های مختلف دهه‌های سی، چهل و پنجاه، خود گواه بر این است که کلچین‌کردن این وقایع تاریخی همسو با تاریخ هنر در کشور است.

مختصر درباره کامو

کامو ومعنای زندگی

شرق: کتاب «کامو، مختصر و مفید» یکی از عناوین مجموعه‌ای است با عنوان «آشنایی با بزرگان اندیشه و فرهنگ» که در نشر مهراندیش منتشر می‌شود. نویسنده کتاب‌های این مجموعه والتر تسیگلر است که در رشته فلسفه، تاریخ و سیاست تحصیل کرده و همکاری‌های متعددی نیز با رسانه‌های مهم آلمانی‌زبان داشته است. او به دلیل شناخت خوبی که از طیف گسترده مخاطبان رسانه‌ها دارد، در کتاب‌های این مجموعه نیز کوشیده جهان فکری و فلسفی نویسندگان مختلف را به‌گونه‌ای روان و ساده شرح دهد؛ به‌طوری‌که در چار ساده‌سازی مفاهیم هر نشود. در توضیحاتی که در ابتدای کتاب‌های این مجموعه آمده، به نکته اشاره شده که ساختار تمام کتاب‌های این مجموعه یکسان است. نویسنده کتاب در ابتدا خواننده را با «کشف بزرگ» متفکر مورد نظر آشنا می‌کند و سپس به مهم‌ترین مؤلفه‌های ایده‌ها و آرای اصلی او می‌پردازد. کتاب‌ها همچنین در پی پاسخ به این پرسش هم هستند که ایده‌های هر نویسنده چقدر در وضعیت کنونی ما اثر و قابل توجه‌اند.

کتاب «کامو» سومین عنوان این مجموعه است که با ترجمه جعفر

جهان‌بخش به فارسی منتشر شده است. این کتاب نیز به سیاق دیگر آثار مجموعه، دارای سه بخش است: کشف بزرگ کامو، فکر اصلی کامو و درنهایت اینکه کشف کامو چه فایده‌ای برای امروز ما دارد.

والتر تسیگلر می‌گوید کشف بزرگ کامو پاسخ به این پرسش حیاتی بود که معنای زندگی چیست؟ پاسخ کامو پاسخی تک‌ان‌دهنده است، چراکه او می‌گوید معنایی در کار نیست و زندگی یک نوح است. والتر تسیگلر می‌گوید کامو در دو اثر فلسفی مهمش یعنی «افسانه سیزیف» و «انسان طغیانگر» به این پرسش‌ها پاسخ داده که آیا انسان با توجه به همین بوج بودگی جهان، نمی‌بایست منطقاً دست از زندگی بشوید؟ و آیا خودکشی پیامد منطقی بی‌بردن به بی‌معنایی نیست؟ یا باید با وجود احساس بوج‌بودگی به زندگی ادامه داد و چگونه می‌توان چنین کرد؟

تسیگلر می‌گوید بوجی از دید کامو رهاورد تأمل با تحلیل عقلانی



کامو
والتر تسیگلر
ترجمه جعفر جهان‌بخش
نشر مهر اندیش